فقه و اصول، سال چهل و نهم، شمارهٔ ۳، شمارهٔ پیاپی ۱۱۰
پاییز ۱۳۹۶، ۱۳۲-۱۱۳

تحلیل خطابات قانونیه، آثار، اشکالات و پاسخ آن *

دکتر محمد عرب‌صالحی
دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
Email:salehnasrabad@yahoo.com

چکیده

در این مقاله پس از تبیین مفهوم و مبنای خطابات قانونیه، که از ابداعات فکری امام خمینی در اصول فقه است به چهار پرسش، پاسخ تفصیلی داده شده است: ادله و شواهد مبنا کدام است؟ آثار مترتب بر این مبنا در اصول فقه و به تبع آن در فقه چیست؟ چه ایراداتی بر این مبنا وارد شده است؟ چه پاسخ هایی به این اشکالات می‌توان داد؟ از آثار قول به خطابات قانونیه به هفت اثر مهم اشاره شده است و در بررسی ایرادات وارده هشت ایراد مهم‌تر مطرح و جمعا شانزده پاسخ داده شده است و در نهایت اصل مبنا با اندک تصرفی در برخی از تقریرات نظریه، تثبیت شده است.

کلیدواژه‌ها: خطابات قانونیه، اندیشه اصولی امام خمینی، انحلال خطابات

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۲/۱۰/۰۷؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹٤/۰٦/۰۹.

DOI: 10.22067/jfu.v0i0.30268

مقدمه

از مبانی مهم و تأثیرگذار در اصول و فقه، به خصوص در روش‌شناسی احکام، مبنای خطابات قانونیه از امام خمینی است که نتایج مهمی را در مباحث مختلف اصولی در پی دارد. به قول یکی از شاگردان ایشان، این نظریه از نظریات مترقی است که در فقه از اول تـا آخـر آن فوائـد زیـادی دارد و بـه واسـطه ایـن نظریـه معضلات علمی و پیچیدگی‌های فقهی فراوانی حل خواهد شد (خمینی، مصطفی، ۳/ ۴۲۶).

نکات زیر در تبیین نظریه و تاریخچه آن حائز اهمیت است:

اساس این مبنا با همه تفصیلات آن متعلق به امام خمینی است البته ممکن است رگه‌هایی از این نظریه در کلمات و کتب دیگران هم قابل ردیابی باشد؛ چنانکه ادعا شده در کلمات آخونـد خراسـانی، فشـارکی، حاج شیخ، بروجردی و خوئی رد پایی از این نظر دیده شده است (ر.ک: خطابات قانونیـه، ٤٦، ٦٥، ١٤١، ١٥٢، ١٥٧، ١٨٢، ١٨٤–١٨٥)؛ و چه بسا برخی از همین موارد باعث شـده کـه مبـدع نظریـه آن را تحـت عنوان یک نظریه و قاعده کلی در موارد مختلف از مباحث اصول فقه بکار گیرد؛ مبدع نظریه کسی است که اصول آن را بپروراند و در موارد مربوطه آن را بکار گیرد و در مبانی خود مطابق آن مشی کنـد و ایـن جـز در آثار امام دیده نمی‌شود. این یک امر طبیعی است که پایه‌های بسیاری از نظریـات نـو در تحقیقـات پیشـین بنیان نهاده شده باشد. چنان‌که مبدع نظریه «حق الطاعه» شهید صدر است امـا رگـه‌هایی از ایـن نظریـه در کلمات متقدمین بر ایشان از جمله محقق دامـاد و عبدالحسـین لاری نیـز دیـده شـده اسـت (ر.ک: عـرب صالحی، صص ۱۱۹–۱۲۰، پاورقی).

مطابق این مبنا تکالیفی که شخصی نیستند و مخاطب شخصی ندارند در ابتدا به نحو قانون مثـل همـه قوانین عرفی به جامعه ابلاغ می‌شود بدون این که خصوصیات و قیـود و حـالات مکلفـین در آن قیـد شـده باشد. خطاب واحدی متعلق به عامه مکلفین است بدون این که تکثر و تعددی در ناحیه خطاب باشد؛ اراده تشریعی شارع در این مرحله بعث و زجر نیست بلکه وضع قانون به نحو عام است تا در طی زمان هر کـس خود را مخاطب آن دانست به آن عمل کند. در اینجا همین که برخی از مصادیق موضـوع امکـان داعویـت برای آن‌ها موجود بود کافی است و لازم نیست همه آن‌هـا شـرایط خطـاب و تکلیـف را داشـته باشـند زیـرا تکلیف منحل به تعداد افراد نمی‌شود. قیود مربوط به مرحله اجرا و فعلیت است (ر.ک: امام خمینی، مناهج الوصول، ۲/ ۲۸؛ سبحانی، ۱/ ۲٤۱).

به عبارت دیگر نظریه خطابات قانونیه دیـدگاهی اسـت دربـاره چگـونگی تشـریع احکـام در شـریعت اسلام. این نظریه در پاسخ به این پرسش اصلی شکل می‌گیرد که آیا خطابات شرعیه‌ای کـه از طریـق آن‌هـا احکام شرعی اثبات می‌شود، اصالتا متوجه افراد است یا جامعه؟ صاحب نظریه بـر ایـن عقیـده اسـت کـه

خطابات شرعی بالاصاله متوجه جامعه است و اگر افراد نیز خود را مخاطب شارع می‌بینند، از آن رو است که افراد جامعه مخاطب شارع می‌باشند. خطابی که بالاصاله متوجه جامعه است، خطاب قانونی نامیده می‌شود.[1]

رقیب این نظریه قول به قضایای حقیقیه در همه خطابات غیر شخصی است که از سوی آقاضیاء، نائینی، محقق خوئی و دیگران مطرح شده است (ر.ک: خطابات قانونیه، ۳۸). نقطه کانونی تمایز دو مبنا در انحلال خطابات بنا بر قول به قضیه حقیقیه دانستن خطابات شارع و عدم انحلال خطابات بنا بر نظریه خطابات قانونیه است و نوع اشکالات و ثمرات نیز بر همین کانون تمایز متمرکز است.

نکته دیگری که در مقدمه ذکر آن لازم است این که موضوع بحث کل گزاره‌های حکمی است اعم از این که به لسان خطاب و امر و نهی باشد یا به نحو گزاره انشائی در لسان خبری باشد؛ در هر دو نظریه فرقی بین خطاب «صلوا» و «الصلوة واجبة» و «یجب الصلوة» نیست. در نظر امام هر سه قضیه در مقام وضع قانون عام برای جامعه انسانی است و در نظر نائینی و دیگران هر سه گزاره به یک قضیه حقیقیه بر می‌گردد که به تعداد مکلفین منحل به خطابات ضمنی می‌گردد. به عبارت دیگر موضوع بحث مطلق تکالیف است؛ به این معنا که شارع در مقام وضع و جعل تکالیف چگونه آن‌ها را وضع کرده است؛ آیا مجعول به نحو قضایای حقیقیه دیده شده است یا به نحو خطابات قانونیه؛ حال به هر زبانی که ابلاغ شده باشند به شرطی که شخصی نباشند؛ یعنی مخاطب آن صرف مشافهین نباشند. به تعبیر دیگر مراد از خطاب در این نظریه همان معنایی است که از این کلمه در تعریف حکم شرعی اراده شده است؛[2] همان گونه که در آنجا مطلق حکم مراد است به هر لسانی که بیان شده باشد و در تعریف مطلق حکم کلمه «خطاب» اخذ شده در این

---

۱ خطابات قانونیه، (ص ۸-۹)، البته آن چه در کلمات مقرران آمده عنوان جامعه نیست بلکه تعبیر به عموم مکلفین، عناوین عامه یا کل مردم است؛ سبحانی، تهذیب الأصول، ۱/ ٤٣٧ (کلّ حکم کلی قانونی فهو خطاب واحد متعلق لعامة المکلفین، بلا تعدد و لا تکثر فی ناحیة الخطاب، بل التعدد و الکثرة فی ناحیة المتعلق) و مصطفی خمینی، ۲/ ۳۱-۳۳، (أن من شرائط الخطاب الشخصی، احتمال تأثیر الأمر فی المخاطب و المأمور، و إلا فلا تصدر الإرادة الجدیة مع فقد الاحتمال، و لعل لذلک قال الله تعالی: فقولا له قولا لینا لعدم إمکان أمره تعالی جدا، لعلمه بعدم انبعاثه مثلا؛ و من شرائط الخطاب القانونی، احتمال تأثیر القانون فی المجتمع البشری، من غیر ملاحظة الأفراد و الأشخاص، و من غیر انحلال الخطاب إلی الخطابات، فإذا کان جمیع المجتمع و الأمة، کافرین و متمردین و عاصین، فلا یعقل الخطاب القانونی الجدی أیضا، إلا من الغافل غیر الملتفت. و تحریرات فی الأصول، ۳/ ٤٣٨،

الخطاب الشخصی: هو الخطاب إلی آلفرد الخاص، کالأوامر الصادرة من الموالی إلی العبید. و الخطاب القانونی: هو الخطاب إلی العناوین العامة و الموضوعات الکلیة، کقوله تعالی: یا أیها الذین آمنوا أوفوا بالعقود و هکذا، فإن ما هو مورد الخطاب عنوان واحد و هو الناس* أو الذین آمنوا* بمعنی أن خطاب الکثیر لا یتکثر، و لا یتعدد، و لا ینحل إلی الخطابات الشخصیة، بل الخطاب معنی جزئی صادر من المخاطب- بالکسر- إلی معنی وحدانی فی حال الخطاب، و ذلک المعنی الوحدانی متکثر بلحاظ ذات العنوان، و قابل للصدق علی الکثیر، و لا یستلزم هذه الکثرة کثرة واقعیة إجمالیة فی الخطاب، علی ما توهمه القوم- رضی الله عنهم-، و الانحلال الحکمی غیر انحلال الخطاب، کما سیظهر إن شاء الله تعالی.

۲ «الحکم الشرعی خطاب الله تعالی او مدلول خطابه المتعلق بافعال المکلفین بالاقتضاء او التخییر» (شهید ثانی، تمهید القواعد الاصولیة و العربیة، ۲۹)

جا هم مراد مطلق تکالیف شرعی است. بنا بر این ولو نظریه به عنوان خطابات قانونیه مطرح است اما مـراد نه خصوص گزاره‌هایی که لسان خطاب و امر و نهی دارد است و نه خصوص گزاره‌هایی که به لسان خطاب صادر نشده باشند (ر.ک: خطابات قانونیه، ۱۱۹، متن مصاحبه با آیت الله سید احمد مددی).

نکته دیگری که در تبیین این نظریه حائز اهمیت است و عدم توجه به آن منشأ اشکالاتی به نظریه شـده است این است که در خطابات قانونیه کثرت در ناحیه موضوع نیست؛ یعنی خطابات به تعداد موضـوع‌ها و مکلفین انحلال و تکثر پیدا نمی‌کنند اما در ناحیه متعلق کثرات همچنان ملحوظ هستند. به عبارت دیگر در خطابات حالات مختلف مکلفین لحاظ نمی‌شود اما کثرات در ناحیه متعلق لحـاظ شـده اسـت و در ایـن ناحیه ابهام و اجمالی وجود ندارد. «هر حکم کلی قانونی خطاب واحدی است که متعلق به عموم مکلفین است بدون این که تکثر و تعددی در ناحیه خطاب وجود داشته باشد. بلکه تعدد و کثرت در ناحیـه متعلـق است.» (سبحانی، ۱/ ٤۳۷).

در این زمینه علاوه بر تقریراتی که از مبدع نظریه خطابات قانونیه در دست است یک مجلـد مجموعـه مصاحبه با صاحب نظران نیز در تأیید یا نقد این نظریه به چاپ رسیده و مقاله‌های تک‌نگاری نیز در برخـی مجلات به رشته تحریر در آمده است؛ مقاله حاضر با تبیین صحیح نظریه در پی اثبات این نکته اسـت کـه بیشتر اشکالاتی که به این نظریه وارد شده ناشی از عدم تلقی صحیح نظریه با همه وجوه و ابعاد آن اسـت؛ چنان‌چه نظریه بخوبی تلقی شود هیچ‌یک از ایراداتی که تا کنون مطرح شده وارد نیست و همه قابـل پاسـخ خواهد بود. گر چه تبیینی که از نظریه در تقریرات مختلف شده یکسان نیست و بعضاً قابـل خدشـه اسـت. نحوه تبیین مسئله، طبقه بندی اشکالات و تعیین منشأ آن و نوع پاسخ‌هایی که بـه ایـن اشـکالات داده شـده می‌تواند از جمله تازه‌های این مقاله باشد.

ادله و شواهد قول به خطابات قانونیه

نوع تخاطب‌های حکمی و انشایی در آن جا که خطاب به عام باشد بالوجدان این‌گونه اسـت کـه بـرای همه یک خطاب به کار می‌برد و خطاب یک‌یک آنان نه قصد شده و نه واقع گردیده است؛ و اصلاً اگـر غیـر از این باشد لغو است؛ زیرا اگر امکان داشته باشد که در یک خطاب کلی همـه را مخاطـب قـرار داد دیگـر نیازی به خطاب‌های مکرر شخصی نیست.

این عدم انحلال در گزاره‌های اخباری هم هست؛ وقتی کسی می‌گوید آب مایع است یک گـزاره اسـت که بر هر چه آب است صادق است بدون این‌که نیاز به انحلال این گزاره باشد. همان‌گونه کـه در گزاره‌هـای اخباری اگر کسی به دروغ بگوید که آتش سرد است فقط یک دروغ گفته است نه این‌که به خاطر انحلال به

تعداد آتش‌های عالم دروغ گفته باشد در مورد گزاره‌های انشائی هم به همین‌گونه انحلالی صورت نمی‌گیرد.

همان‌گونه که قائلین به انحلال در باب علم می‌گویند تکلیف مقید به علم نیست در باب قدرت هم همین گونه است به علاوه اگر تکالیف مقید به قدرت باشند در زمان شک در قدرت بر تکلیف باید برائت جاری کرد در حالی که قائلین به انحلال این را نمی‌پذیرد بلکه رعایت احتیاط را لازم شمرده‌اند و از سوی دیگر در صورت تقیید تکالیف به قدرت، مکلف می‌توانست خود را از قدرت ساقط کند تا هیچ تکلیفی متوجه او نشود، همان‌گونه که می‌توانست سفر کند تا وجوب روزه در حضر از او ساقط شود؛ در حالی که این مورد قبول رقیب نیست.

اگر خطابات را انحلالی بدانیم لازمه‌اش قبح تکلیف به موارد خروج از محل ابتلاست و این در مطلق احکام وضعی هم می‌آید؛ زیرا احکام وضعی یا منتزع از تکلیف‌اند که مسأله روشن است و اگر جعل استقلالی هم داشته باشند چون جعل حکم وضعی با فرض عدم ترتب حکم تکلیفی لغو است و در مانحن فیه فرض این است که آثار تکلیفی در موارد خروج از ابتلا برداشته شده است در نتیجه باید بگوییم سگی که برای کسی خارج از ابتلاست نجس نیست و «اجتنب» هم ندارد. زیرا دلیل عقلی استهجان خطاب شامل احکام وضعی هم می‌شود و قابل تخصیص نیست. از طرفی باید بگوییم اگر یک طرف علم اجمالی از ابتلا خارج شد طرف دیگر هم از طرف علم اجمالی خارج و ارتکاب آن در صورت حرمت و انجام آن در صورت شبهه وجوبیه اشکال ندارد و فساد این نظر واضح است و احتمال نمی‌رود که قائلین، به آن التزام پیدا کنند زیرا اساس فقه مختل می‌شود (ر.ک: سبحانی، ۱/ ۲۴۲-۲۴۴).

اگر قائل به خطابات قانونی نباشیم، باید بگوییم اراده الهی به انجام تکلیف توسط مکلف تعلق گرفته است؛ با توجه به اینکه اراده الهی تخلف‌پذیر نیست، پس باید عصیان اوامر و نواهی شارع مقدس امکان‌پذیر نباشد؛ درحالی‌که عصیان بالضروره وجود دارد. بنابراین، در خطابات شرعی، اراده خداوند به انجام تکلیف توسط مکلف تعلق نگرفته، بلکه به قانون‌گذاری و جعل کلی تعلق گرفته است. به علاوه با تغییر حالات افراد باید حکم هم تغییر کند و تغییر حکم مستلزم تغییر در اراده خداوند است (ر.ک: امام خمینی، مناهج الوصول، ۲/ ۲۷).

اشکال و پاسخ

از قسمت اخیر این اشکال پاسخ داده شده که خطابات اگر به نحو قضایای حقیقیه هم باشد به عناوین کلی تعلق گرفته، نه به افراد و مصادیق جزئی؛ در نتیجه تغییر در مصادیق تأثیری در عناوین کلی نمی‌گذارد و موجب تغییر در اراده خداوند نمی‌گردد؛ مثلاً در اکرم العلماء العدول» عنوان کلی عالم عادل متعلق

حکم است و مادام که زید عالم عادل بود اکرامش واجب است و اگر فاسق شد حکم آن عوض می‌شود؛ اما این تغییر در موضوعات خارجی موجب نمی‌شود که اراده خداوند به اکرام عادل تغییر پیدا کند؛ یا مثلاً وجوب حج بر مستطیع قادر فعلی است و بر مستطیع ناتوان شأنی است حال اگر از ناتوانی به در آمد این موجب تغییر در اراده خداوند نیست چون هنوز هم اراده خداوند این است که حج بر مستطیع قادر واجب فعلی است و بر غیر قادر واجب شأنی (خمینی، مصطفی، ۳/ ۳۴۳).

پاسخ: آنچه این مستشکل بزرگوار از آن غفلت نموده‌اند مسأله انحلال خطابات در قضایای حقیقیه است؛ و نتیجه آن وجود خطابات بالفعل ولو در ضمن خطابات کلی، نسبت به یکایک مصادیق است؛ وقتی زید عالم عادل بود اکرامش واجب بود؛ یعنی اراده خداوند به اکرام زید تعلق گرفته بود و زمانی که زید عالم به جرگه فساق وارد شد اراده خداوند به اکرام زید سلب می‌شود و این چیزی جز تغییر در اراده خداوند نیست.

یکسانی حکم در عرف عقلا با عرف شرع: آن چه از خصوصیات قانون‌گذاری در عرف مردم شایع و جاری است این است که همه احکام غیر شخصی آنان به نحو خطابات قانونی و کلی وضع می‌شود و شارع نیز در این زمینه روش جدیدی غیر از آن چه عرف عقلا پیموده، اتخاذ نکرده است (سبحانی، ۱/ ۲۴۱).

آثار مترتب بر قول به خطابات قانونیه

با پذیرفتن خطابات قانونیه بسیاری از مشکلاتی که قول به حقیقیه بودن گزاره‌های حکمی و در نتیجه انحلال خطابات با آن روبرو بود و برخی از آن‌ها قابل رفع نبود و از برخی دیگر به سختی می‌توان عبور نمود، به آسانی برطرف می‌شود که به برخی اشاره می‌شود:

۱- موارد خروج از ابتلا و اصل برائت: بنا بر قول به انحلال خطابات تکلیف به موارد خارج از ابتلا لغو است، مثلاً به کسی که در ایران است تکلیف شود که خمری که در هند است نخور! و فرض این است که او به هند نمی‌رود. بنا بر این نباید خمری که در هند است بر وی حرام باشد؛ این مسئله در تکالیف وضعی هم که منتزع از تکلیف‌اند می‌آید و طبق آن باید سگی نجس باشد که حکم اجتنب دارد و بنا بر این سگی که در هند است نباید برای کسی که در ایران است نجس باشد، بلکه چون طهارت هم از احکام وضعی جعلی است، نه می‌تواند نجس باشد و نه طاهر و الا دچار محذور لغویت می‌شود؛ بلکه در تکالیف وضعی که جعل مستقل دارند هم اشکال می‌آید زیرا تکلیف وضعی بدون اثر شرعی لغو است؛ در نتیجه باید در نوع احکام الهی قائل به تفکیک شد و یک نحو نسبیتی در همه احکام پیش می‌آید؛ و این خلاف ضرورت فقه است و کسی آن را نپذیرفته است؛ این در حالی است که بنا بر قول به خطابات قانونیه

چنین محذوری در بین نیست زیرا تکالیف منحل نمی‌شوند؛ سگ همه جا نجس است و تکالیف عامه مردم را شامل می‌شوند.

۲- تکلیف عاجز: بنا بر قول به انحلال خطابات تکلیف عاجز قبیح است و از ابتدا همه تکالیف مقید به قید قدرت و مخصوص به قادرین‌اند؛ و اگر خطاب عاجز ممکن نباشد حدیث رفع مالایطیقون لغو است. در حالی که مطابق خطابات قانونیه تکلیف عام است و برائت شرعی و عقلی استحقاق عقاب را در مورد عاجز برمی‌دارند.

۳- تزاحم اهم و مهم و مسئله ترتب: بنا بر قول به انحلال خطابات دو خطاب همزمان به متزاحمین قبیح است و اگر مکلف اهم را ترک کرد و مهم را انجام داد، فقط بنا بر قول به ترتب، مهم امر دارد و انجام آن مسقط تکلیف و در غیر این صورت او فقط مکلف به اهم است و در صورت ترک اهم، چه مهم را انجام بدهد و چه انجام ندهد او به خاطر ترک اهم مستحق عقاب است. اما بنا بر قول به خطابات قانونیه مهم در هر صورت امر دارد و در صورت ترک هر دو به خاطر هر دو مستحق عذاب است و در صورت انجام مهم و ترک اهم، مهم امر دارد و صحیح واقع شده و نیازی به قول به ترتب نیست و فقط به خاطر ترک اهم مستحق عقاب خواهد بود و در صورت ترک هر دو و اشتغال به محرم سه عقاب در انتظار او خواهد بود.

۴- تکلیف عاصی و کافر: بنا بر قول به قضایای حقیقیه در ماهیت خطابات شرعی و انحلال آن‌ها کسی را که بنای بر عصیان دارد نمی‌توان خطاب کرد زیرا در حق او حتی امکان داعویت هم نیست؛ همچنین کافری که هیچ اعتقادی به دین ندارد چگونه می‌توان او را به انجام فروع خطاب کرد. در حالی که بنا بر قول به خطابات قانونیه نه تنها داعویت فعلی که حتی امکان داعویت در یک‌یک مکلفین هم شرط نیست؛ بلکه برای رفع لزوم لغویت فی‌الجمله باید در بین افراد جامعه کسانی باشند که امکان داعویت برای آن‌ها وجود داشته باشد.[1]

۵- تکلیف جاهل: بنا بر انحلال خطابات تکلیف جاهل قبیح است و در نتیجه اجرای حدیث رفع در حق او لغو است و این در حالی است که در حدیث رفع از باب امتنان، تکلیف یا استحقاق عقاب از جآهل برداشته شده است. اما بنا بر قول به خطابات قانونی تکلیف عام است و عالم و جاهل و قادر و عاجز نمی‌شناسد و شامل همه اقشار می‌شود و حدیث رفع می‌تواند از باب امتنان آن حکم عام را تخصیص و یا

---

۱ به نظر می‌رسد امکان داعویت از شرایط تکلیف کردن نیست؛ زیرا چنین اشتراطی به خاطر پرهیز از لزوم لغویت مطرح شده در حالی که فرار از لزوم لغویت منحصر به امکان داعویت نیست؛ شارع مقدس می‌تواند عاصی و کافر را به خاطر اتمام حجت به آن‌ها مورد تکلیف قرار دهد تا مبادا روز قیامت ادعا کنند که بر ما تکلیفی فرستاده نشده است؛ برخی آیات قرآن نیز می‌تواند مشعر به این نکته باشد؛ «و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا قالوا معذرة الی ربکم و لعلهم یتقون»(اعراف/١٦٤) ر.ک: شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ۵/ ١٤، و «ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا و ان کنا عن دراستهم غافلین» (انعام/١٥٤)، ر.ک: طبری، جامع البیان، ۸/ ٦٩.

استحقاق عقاب را بر دارد. از سوی دیگر وقتی تقیید تکلیف به جاهل ممکن نبود تقیید آن به عالم هم بخاطر لزوم دور ممکن نیست؛ در نتیجه اصل امکان تکلیف زیر سؤال می‌رود؛ در حالی که مطابق قول به خطابات قانونیه این اشکالات رخت بر می‌بندد.

۶- تکلیف ساهی و غافل و نائم: بنا برقول به انحلال، تکلیف این گروه نیز ممکن نیست و بنا بر این ایجاب قضا در خارج وقت نیز دلیلی ندارد؛ در حالی که قائلین به انحلال قضا را لازم می‌دانند اما این محذور بنابر قول به عدم انحلال وارد نیست.

۷- تکلیف کسی که خودش داعی طبعی بر فعل یا ترک دارد بنا بر انحلال لغو است زیرا کسی

که شرافت ذاتی و طیب باطنی‌اش مقتضی رد مال غیر است یا مانع از غیبت کردن است، یا مانع از دروغ‌گویی است درست نیست مخاطب «دروغ‌نگو، غیبت نکن، مال مردم را به صاحبش برگردان و...» قرار داد بلکه چه بسا چنین خطابی موجب تنفر و اشمئزاز او از مولا گردد. در این صورت باید گفت چنین کسانی مکلف به تکالیف الهی نیستند. و این لغویت و محذور اختصاص تکالیف به عده‌ای خاص بنا بر قول به عدم انحلال پیش نمی‌آید. (ر.ک: امام خمینی، مناهج الوصول، ۲/ ۲۵-۲۸؛ سبحانی، ۱/ ۲۴۱-۲۴۶؛ خمینی، مصطفی،۳/ ۴۳۹-۴۴۹ و ۶/ ۲۵۰-۲۵۱)[1]

اشکالات وارده بر قول به خطابات قانونیه

اشکال اول: مخالفت خطابات قانونی با کیفیت تخاطب مردم حجاز در زمان نزول قرآن

اگر بگوییم مراد امام از خطابات قانونی تفسیر حقوقی است، این مسئله با توجه به نظام عبید و موالی- که در زمان نزول قرآن حاکم بود- با نظام‌های فعلی، تفاوت می‌کند. در نظام عبید و موالی عبد، جزء شخصیت مولا است. در این صورت حق با محقق نائینی و امثال ایشان است. به جهت اینکه اگر مولا به عبدش بگوید فلان کار را انجام بده، قطعاً قانونی نیست، حالا اگر به جای یک عبد، صد عبد در نظر بگیریم در این صورت هم به نحو خطاب قانونی نیست، چون وقتی مولا به صدتا عبد می‌گوید این زمین را درو کنید، گویی به تک‌تک افراد گفته تو باید زمین را درو کنی؛ و این یعنی انحلال؛ بله اگر نظام‌های فعلی حاکم بر جوامع بشری را در نظر بگیریم، دیگر اطاعت نکردن، اهانت به کسی نیست، اساساً آنجا اهانت مطرح نیست.

---

۱ به نظر می‌رسد تکلیف کسی که بدون خطاب هم عامل است و خود داعی بر عمل دارد، حتی اگر تکلیف انحلالی هم باشد لغو نیست؛ زیرا اولاً در بسیاری از موارد می‌تواند تأکید باشد و انگیزه مکلف را بر انجام عمل دو چندان کند و ثانیاً فواید تکلیف کردن منحصر به ایجاد داعی نیست بلکه پس از انشای تکلیف، مکلف می‌تواند فعل خود را به قصد امر مولا بیاورد و عمل خود را ولو توصلی باشد در زمره عبادات بیاورد و از ثواب و پاداش اخروی آن بهره‌مند گردد؛ اما این که چه بسا عبد منقاد از خطاب «دروغ‌نگو» منزجر شود و از مولا بدش بیاید، شاید در موالی و عبید عرفی چنین باشد اماکسی که دل در گرو مولای حقیقی دارد از نفس خطاب لذت می‌برد.

در این نظام‌ها به خصوص نظام‌های پارلمانی آن چیزی که مطرح می‌باشد جامعه است. در هرجا خطاب، جعل، تکلیف و ... اگر به شخصیت مولا برگردد، این نظام عبید و موالی است؛ جزیرة العرب قانون نداشت و اساساً مفهوم قانون برای آن‌ها بی‌معنا بود. در میان عرب‌ها قانون یعنی مولا. مولا هرچه می‌گفت، می‌شد قانون. شاهد دوم اینکه در آن جامعه قانون طبیعتاً مدون نیست؛ قانون ملوک، به اصطلاح قانون نانوشته است؛ سومین شاهد اینکه در آن سامان، مسئله حکم وضعی که می‌خواهد بیان شود لسان، لسان آمرانه است؛ این کار را انجام بده. مثلاً به جای اینکه بگوید: زن مالک صداق است می‌گوید: صداقش را به او بدهید. در تعبیر یک نوع حالت آمرانه وجود دارد. همچنین در مثال‌های: زن مالک است، بول نجس است، «اغسل ثوبک» با اینکه قطعاً آن شستن واجب نیست، یا در مواردی که امر در توهم حظر است «و إذا حللتم فاصطادوا.» اگر از احرام در آمدید صید بکنید. در نظام عبید و موالی، قانون منحل می‌شود و همان برداشت عبد و مولا در ذهنش می‌آید؛ پس خطابات قرآنی، مانند خطاب مولا به عبد است که در این صورت، خواهی‌نخواهی انحلالی می‌شود یعنی روابط را در تعابیر، در خصوصیات، مثل عبد و مولا می‌بینند (مددی، ۱۲۶-۱۳۶).

پاسخ:

آن چه در پاسخ این اشکال می‌توان گفت این است که اولاً انحصار تخاطب مردم حجاز به تخاطب عبید و موالی درست نیست و ثانیاً نمی‌توان لسان خطاب‌های قرآنی را به اوامر موالی به عبید خود تشبیه نمود!؟ به نظر می‌رسد تفاوت‌های فراوانی در بین باشد:

اول آنکه این نگاه توقف دارد بر این که شارع به خاطر این امر که در زمان نزول وحی شیوه تخاطب به نحو موالی و عبید بوده، در همه خطابات خود از روش موالی و عبید استفاده کرده باشد؛ در حالی که دلیلی بر لزوم تبعیت شارع از عرف رایج در سرزمین خاص حجاز وجود ندارد؛ خصوصاً با توجه به این نکته که اولاً سرزمین حجاز و مکه چهار راه گذر کاروان‌های تجاری از همه بلاد بود و ثانیاً مخاطب بالفعل وحی در زمان نزول هم تنها اهل حجاز نبود و به زودی همین پیامبر پیام‌های خود را به همه بلاد در دسترس ابلاغ می‌نماید و ثالثاً قرار است این دین به عنوان دین خاتم با همین الفاظ و کلمات و با همین شیوه تخاطب همه مردمان را تا روز قیامت مورد خطاب و هدایت قرار دهد؛ آیا رواست که خداوند که عالم مطلق است در شیوه تخاطب خود به نحوی عمل کند که مختص مخاطبین زمان نزول باشد و مورد پسند آیندگان واقع نشود.[1]

۱ مستشکل معظم ناخودآگاه در دام مسأله‌ای بغرنج در هرمنوتیک و تاریخی‌نگری فلسفی غرب افتاده‌اند؛ که مطابق با آن قرآن متأثر از فرهنگ عرب زمان نزول و آغشته به آن است و خود پیامبر هم ذاتاً محصول فرهنگ زمانه خود و به نحو انفکاک‌ناپذیر از فرهنگ عربی است و این همذاتی آثار خود را در قرآن نهاده است و بنا براین بسیاری از آموزه‌های دینی که متأثر از این فرهنگ شده است را باید کنار گذارد.

دوم اینکه به اعتراف نویسنده عرب حجاز اصولاً زبان قانون نمی‌دانست و هر آن چه موالی می‌خواستند و حکم می‌کردند همان قانون بود؛ در نتیجه نوع خطابات آن زمان بنا بر این نظر خطابات شخصیه بوده‌اند در حالی که دین اسلام با آمدنش نمی‌خواهد فقط حاضران را مخاطب قرار دهد؛ بلکه برای هدایت کل انسان‌ها تا روز قیامت آمده و در این صورت اصولاً نمی‌تواند خطابات خود را مطابق با نحوه تخاطب زمان نزول قرار دهد و بناچار باید آن را به نحو قضایای حقیقیه و یا خطابات قانونی ابلاغ کند.

سوم اینکه از آن جا که شارع به عنوان مولای حقیقی انسان در تمام خطابات خود قصد هدایت‌گری داشته و همواره مصالح عباد را مد نظر قرار می‌دهد و هیچ نفعی از آن به خود او باز نمی‌گردد، چگونه می‌تواند در خطابات خود از شیوه موالی عرفی که جز منفعت خود چیزی مورد نظر آنان نیست تبعیت کند. آیا اگر خطابات موالی عرفی مشحون به ناسزاگویی و اهانت و... باشد شارع هم می‌تواند به عنوان مولای واقعی از این روش تبعیت کند.

چهارم اینکه نوع خطابات موالی عرفی از نوع خطابات شخصیه است؛ حتی آنجا که تعداد عبید او فراوان باشند و مبدع نظریه خطابات قانونیه، انحلال این نوع از خطابات را می‌پذیرد؛ در حالی که نوع خطابات قرآنی و الهی خطابات کلی است و همه آن را از نوع قضایای حقیقیه می‌دانند و امام این نوع از قضایا را به نحو خطاب قانونی می‌داند. خطابات شرعی اگر بعضاً به نحو حطابات شخصیه باشد، می‌تواند از قبیل خطابات موالی و عبید و قابل انحلال باشد؛ چون تنها مولای حقیقی اوست و بالطبع چنین خطاباتی قابل انحلال‌اند؛ اما سخن در نوع خطابات شرعی است که شخصی نیست.

پنجم اینکه نگاهی به خطابات کلی قرآنی، خصوصاً آن جا که مؤمنین را مخاطب قرار می‌دهد یا در صدد وضع تکلیفی جدید است، به وضوح نشانگر این نکته است که شارع مقدس در این خطابات طریق موالی عرفی را نرفته است؛ گاهی با مهربانی امر و نهی می‌کند، گاهی عتاب همراه با خیرخواهی دارد؛ مثل آیات «یا أیها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون * أیاما معدودات فمن کان منکم مریضا أو علی سفر فعدة من أیام أخر ... یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر ...» (بقره/۱۸۳-۱۸۵) و آیه «یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا ... ». (توبه/۳۸) همچنین در موارد فراوانی بر خلاف مشی موالی عرفی نسبت به عبید خود به علت، حکمت یا مصلحت حکم اشاره کرده و سعی بر توجیه عقلانی عبد دارد؛ آیاتی از قبیل: «یا أیها الناس اعبدوا ربکم الذي خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (بقره/۲۱)، « کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسي أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم ... » (بقره/۲۱۶)، «و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لأمة مؤمنة خیر من مشرکة و لو أعجبتکم و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک

و لو أعجبکم...» (بقره/۲۲۱) «و لا تهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین * ان یمسسکم قرح فقـد مس القوم قرح مثله و تلك الایام نداولها بین الناس...» (آل عمران/ ۱۳۹–۱۴۰)، « وآتوا الیتامی أموالهم ولا تتبدلوا الخبیث بالطیب...» (نساء/۲) از این قبیل است. چنین اموری در خطابات و اوامـر و نـواهی مـوالی عرفی نسبت به عبید خود دیده نمی‌شود.

ششم اینکه در مقابل آن چه ادعا شد که بسیاری از امور محلل به زبان امر ابلاغ شـده می‌تـوان گفـت، بسیاری از احکام به لسان گزاره‌های اخباری جعل شده‌اند که همان زبان جعل قانون است. برای مثال آیاتی چون: «و الوالدات یوضعن أولادهن حولین کاملین لمن أراد أن یتم الرضاعة و علـی المولـود لـه رزقهـن و کسوتهن بالمعروف ...» «و الذین یتوفون منکم و یذرون أزواجا یتربصن بأنفسهن أربعة أشهر و عشـرا فـإذا بلغن أجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن في أنفسهن بالمعروف ... » (نساء/۲۳۳–۲۳۴)، « وإن طلقتموهن من قبل أن تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم ...» (بقره/۲۳۷) همچنین آیـات دربردارنـده احکام ارث نوعا این چنین است و لسان امر و نهی ندارد بلکه بـه نحـو توصـیه اسـت «یوصـیکم اللـه فـي أولادکم للذکر مثل حظ الأنثیین...». (نساء/۱۱–۱۲ و ۱۷۶)

هفتم اینکه در خطابات موالی عرفی هرگز برای عبید حق اختیار در انجام و عـدم انجـام فعـل در نظـر گرفته نمی‌شود؛ اما در خطابات الهی حق عصیان برای عباد وجود دارد؛ یعنی اکراه و جبـری وجـود نـدارد. تعابیری از قبیل لااکراه فی الدین، لکم دینکم و لی دین، ما علی الرسول الا البلاغ، ما انت علیهم بمسـیطر، در قرآن فراوان هست در حالی که در موالی عرفی این گونه نیست و عبید عرفی راهی جز اطاعت ندارند.

اشکال دوم: استحاله اهمال در احکام الهی

این اشکال از سوی عده زیادی از اصولیان معاصر مطرح شـده اسـت و بـه عنـوان یـک مبنـا در سـایر مباحث اصولی هم کاربرد دارد؛ چکیده اشکال این است:

الف: احکام شرعیه تابع اغراض است و اغراض هم مترتب بر واقع است و در واقع هـم اهمـال محـال است.

ب: حکم از افعال اختیاریه است و فعل اختیاری محال است از شخص مختـار بـدون التفـات صـادر شود.

ج: موضوع و متعلق به اقسامی منقسم می‌شود که ایـن اقسـام دو قسـم‌اند، انقسـامات در رتبـه قبـل از خطاب مثل قدرت و عجز، و انقسامات بعد از خطاب مثل علم و جهل.

د: حاکم یا التفات به این انقسامات دارد یا ندارد و قسم ثالث ندارد.

حال با توجه به این مقدمات، وقتی حاکم ملاحظه کرد اگر بخواهد حکمش نسـبت بـه قـدرت مهمـل

باشد، هم استحاله در غرض لازم می‌آید و هم استحاله در فعـل اختیـاری، کـه هـر دو باطـل اسـت و اگـر بخواهد مطلق باشد؛ لازمه‌اش: «بعث من لا یقبل الانبعاث و زجر من لا یتمکن من الانزجار» است، که بر حکیم محال است؛ پس چاره‌ای نیست الا اینکه حکم مقید به قدرت باشد که قهرا این مبنا باطـل می‌شـود (مددی، ۱۵۲-۱۵۳)

پاسخ:

حاصل اشکال این است که بر فرض پذیرش اینکه خطاب انحلال پیدا نمی‌کند، اما جعل ملاک دارد و جعل شارع تابع همان ملاکات است. مقتضای این ملاکات این است که جعل هم محدود شود، زیرا وقتی «زجر من لا ینزجر و بعث من لا ینبعث» ممکن نبود، جعل هم محدود می‌شود به «من ینبعث». به عبارت دیگر ملاک جعل مثل یک قرینه عقلیه متصله می‌ماند، شبیه یک قرینه ارتکازی است و همچـون یـک قیـد متصل لبی عمل کرده و جعل را مقید می‌کند. پاسخ این است که این زجر، اصلاً نظر به فرد ندارد، تا «زجر من لا ینزجر» بشود. اینجا اهمال در واقع اشکالی ندارد چون الآن موضوع شهروند اسـت، موضـوع زیـد و بکر نیست. به عبارت دیگر درست است که جعل ملاک دارد اما در خطـاب قـانونی دایـره مـلاک از دایـره خطاب وسیع‌تر است. برای صحت خطاب قانونی کافی است که اکثریـت افـراد جامعـه مخاطـب امکـان امتثال داشته باشند و البته اینجا هم اگر فقط اقلیتی توان امتثال دارند خطاب حتی اگر به نحو قانون هم باشد قبیح است؛ اما اگر فقط عده خاص عاجز باشند چون انحلالی در آن نیست قبحـی در آن نیسـت (مـددی، ۱۵۳-۱۵۴).

به عبارت دیگر خطابات، به نحو قضایای حقیقیه نیستند، اصلاً حکم آن‌ها بـر افـراد نیسـت، بلکـه بـر طبیعت است. بنابراین، خطابات اصلاً از نوع قضایای محصوره نیستند تا بگـوییم خارجیه‌انـد یـا حقیقیـه، بلکه از نوع طبیعیه‌اند؛ حکم آن‌ها علی الطبیعه است، نه علی الافراد.

ازاین‌رو است که- مثلاً- خطیب وقتی سخنرانی می‌کند، بعضی از مردم پای منبر او خوابند، ولـی ایـن مانع خطاب او نیست. در خطابات کتبیه قانونیه هم حکم به‌همین‌صورت، بر همه ثابت است، اگرچـه لازم نیست تمام افراد شرایط خطاب را داشته باشند؛ همین‌که جمعی که «یصح التکلیف و الخطـاب إلـیهم» در بین این جمع باشند، کافی است که جمع مورد خطاب قانونی واقع بشوند. در حقیقت، حکم در حـق کـل فرد نافذ است، ولی اراده متعلق به قانون، مقوم این حکم است. به تعبیر دیگر، می‌توان گفـت: اراده، کـه بـه قانون عام و طبیعت تعلق گرفته است، انحلال حکمی پیدا می‌کند، نه انحلال حقیقـی؛ در حکـم انحـلال است؛ یعنی حکم این قانون برای همه افراد ثابت است، ولی خطاب به کل فرد فرد تعلق نگرفته است و این عقلایی است (خطابات قانونیه، مصاحبه با محمدعلی گرامی، ۴۳-۴۴).

به عبارت سوم مولا در مقام جعل- چه موالی عادی، چه قانون‌گذاران عادی و چه شارع متعـال- وقتـی

که خطابی را روی یک عنوان قرار دادند، آن خطاب را باید در حد قـدرت آن عنـوان لحـاظ کننـد و الا لغـو است و از این جهت، بر ایشان قبیح است.

اما نسبت به خصوصیات فردیه، قدرت و عدم قدرت بعضی از اشخاص، مشخصات فی الجملة بـرای هر فرد جزء لوازم است، «و الا لا یتشخص»، در نتیجـه، «الشـیء مـا لـم یتشـخص لا یوجـد»، امـا ایـن مشخصات لحاظ نشده است، و بر این قول هم که، در قوانین عقلایی ممکن اسـت ایـن جهـات را نبیننـد، ولی در قوانین الهی، خدا با احاطه و قیومیت و علم مطلقی که دارد، باید تمام ریزه‌کاری‌های مکلف را ببیند و لحاظ بکند، دلیل متقنی در بین نیست (محقق داماد، ۱۰۵).

اشکال سوم: عویصه انحلال ضمنی خطابات قانونیه

خلاصه اشکال این است که در این که هر کسی خطاب مستقل ندارد سخنی نیست و کسی هم نگفتـه خطابات کلی به تعداد مکلفین به خطاب شخصی مستقل انحـلال پیـدا می‌کنـد، امـا چـه دلیلـی دارد کـه انحلال ضمنی خطابات را منکر شویم؟ امری که صریح کلام محقق اصفهانی و دیگران اسـت؛ مقصـود از انحلال ضمنی این است که این خطاب کلی به لحاظ عقلی تطبیق بر موارد متعدد می‌شود، و مصداق ایـن حکم واقع می‌شود؛ آیا امام خمینی می‌تواند منکر این شود؟ با قبول انحـلال ضـمنی امکـان نـدارد عقـلا و شارع حکیم در خطابات خود عاجز و ناسی و ساهی و... را مخاطب قرار دهـد و بـر فـرض عقـلا از بـاب غفلت چنین کاری کنند و بطور مطلق حکم کنند اما از شارع علیم حکیم ممکن نیست. زیرا تحریک اینـان در هر صورت نامعقول است؛ نمی‌شود مولا طبیعتی را تحریک کند که لازمه‌اش تحریـک غیـر قـادر باشـد (لاریجانی، ۱۹۰ و ۱۹۳ و ۱۹۸).

قانونیت به این شکل ظاهراً حل شدنی نیست، مگر اینکه مقصود نهایی این باشد که مـولی می‌خواهـد انشائی کند که عده‌ای را تحریک کند، برای این منظور، هم می‌تواند خطاب را مقید آورد و هم مطلق؛ حـال مولی مطلق آورد؛ این سخن به لحاظ ثبوتی درست است، اما به لحاظ مقام اثبات مشکل است؛ آیـا ظهـور خطابات این نیست که به داعی بعث بالفعل است؟ در عصیان‌کاران و کـافران و جـاهلان بـه حکـم قرینـه بیرونی عقلی هست، اما در مورد قادر، آن قرینه وجود ندارد، باید گفت که مقید اسـت. بـه نظـر مـن نفـس قانونیت به این معنی مادام که انحلال حکمـی صـورت نگیـرد و اشـخاص خودشـان را داخـل در موضـوع خطاب نبینند، امکان بعث ندارد، و اگر فرمایش ایشان بـه همـان حـرف اول برگـردد، مشـکل ثبـوتی حـل می‌شود، اما ظهور اثباتی باقی می‌ماند (لاریجانی، جلسه ۲۱۵).

پاسخ:

پاسخ این اشکال همان پاسخ قبلی است و خود ایشان هم در ذیـل بحـث بـه آن اعتـراف نموده‌انـد؛ و اشکال را در جهت اثباتی برده‌اند؛ به این معنا که این امر خلاف ظاهر خطابات است کـه از آن‌هـا بعـث و

تحریک بر می‌آید. لکن باید گفت اگر اصل خطابات قانونیه را بپذیریم دیگر ظهوری برای خطابات در بعث و زجر نمی‌ماند. به علاوه آن چه استاد محترم به شدت روی آن تأکید دارند این است که خطاب به هر نحوی باشد چه شخصی و چه قانونی نمی‌تواند از داعی تحریک مخاطب خالی باشد؛ در حالی که نقطه کانونی خطابات قانونیه این است که خطابات در این مرحله هرگز به قصد تحریک کسی جعل نشده‌اند بلکه هدف اصلی و قریب، بلکه تنها هدف آن جعل قانون است. بعلاوه عده قلیلی داعویت تحریک را جزء ماهیت حکم می‌دانند و در بحث بررسی انظار در تبیین ماهیت و حقیقت حکم از قضا استاد محترم روی‌هم رفته نظریه آغاضیا را ترجیح می‌دهند که ایشان حقیقت حکم را اراده مبرزه دانسته و داعویت را در جوهره حکم دخیل نمی‌دانند.

اشکال چهارم: لزوم فرق بین مطلق با عام و عدم افتراق بین عام مجموعی با عام افرادی

لازمه عدم انحلال خطابات تفصیل بین احکام قانونی مطلق با احکام قانونی عام است؛ زیرا شکی در انحلال خطاباتی که به نحو عام افرادی صادر شده‌اند نیست؛ در حالی که تفصیل بین احکام الهی مطلق و عام از این حیث درست نیست. اگر قابل انحلال‌اند هردو این گونه‌اند. بله انحلال یکی به دلالت مطابقی است و انحلال دیگری به دلالت التزامی. لازم دیگر انحلال این است که نباید فرقی بین عام مجموعی و عام افرادی گذاشته شود؛ زیرا تنها فرق این دو انحلال عام افرادی و عدم انحلال عام مجموعی است و بنا بر قول به قانونی بودن همه خطابات هیچکدام قابل انحلال نیستند. پس فرق آن دو به چیست (قدسی، ۱/ ۴۵۱).

پاسخ:

امام خمینی در باب موضوع بین عام و مطلق فرقی نمی‌گذارند، فقط در باب متعلق بین عام و مطلق فرق گذاشتند. مطابق نظر ایشان اگر مولا گفت «احلِ الله کلِ بیع» اینجا انحلال هست، برای اینکه لفظ «کل» برای دلالت بر افراد وضع شده است و اگر مولا گفت «احلِ الله البیع»، اینجا انحلال ندارد؛ «احلِ الله البیع» به تعداد بیع‌ها در عالم خارج انحلال پیدا نمی‌کند، اما «احلِ الله کلِ بیع» به تعداد بیع‌ها در عالم خارج انحلال پیدا می‌کند. این سخن امام در باب متعلق است. اما در باب موضوع می‌فرمایند موضوع در خطابات قانونیه عام است اعم از اینکه با الفاظ عموم باشد یا نباشد! در نظر امام بین «یجب علی المکلف» که مطلق است، با «یجبِ علی کلِ مکلفٍ» فرقی وجود ندارد. این یک نکته مهمی است، در برخی از مقالاتی هم که راجع به خطابات قانونیه نوشته شده، به این جهت توجه نشده است؛ مدعای امام در خطابات قانونیه مربوط به موضوع تکالیف است، اصلاً اینجا راجع به متعلق حرفی ندارند، راجع به متعلق ایشان می‌فرمایند متعلق کلیِ به افراد اشاره ندارد مگر آن عام استغراقی باشد، آنجا انحلال وجود دارد. مطابق دیدگاه امام در خطابات قانونیه همین که متکلم در مقام جعل قانون است قرینه است که حتی

اگر کلمه «کل» هم بیاید باید در آن تصرف کرد (فاضل لنکرانی، جلسه ۱۱۱).

اشکال پنجم: مخالفت قول به خطابات قانونیه با ظاهر برخی از آیات

ادعای امام این بود که دلیلی عقلی یا نقلی نداریم که احکام شرعی مقید به قدرت شده است. اشکال این است که آیه شریفه «لایکلف الله نفساً الا وسعها» به صراحت دلالت بر تقیید دارد آیه ظهور در مولویت دارد و دلالتی بر ارشادیت ندارد. آیه اولاً ظهور در این دارد که مسئله را روی تکلیف می‌آورد نه روی امتثال خارجی؛ و به خودش هم اسناد داده، ثانیاً بعد از این که مسئله را روی «نفساً» آورده، استفاده می‌شود که شارع در تمام تکالیف نفوس را در نظر می‌گیرد. مطابق این آیه برای عاجز تکلیفی جعل نشده، آن کسی که قدرت ندارد، برایش تکلیفی جعل نشده است و اثبات آن بوسیله خطابات قانونی نیاز به یک دلیل محکمی دارد. این آیه ظهور روشنی دارد که تکالیف متعلق به نفوس است و شارع اشخاص را در نظر می‌گیرد و الآن می‌فرماید در تمام تکالیفی که ما در شریعت بیان کردیم، عاجزین را در نظر نگرفتیم. عاجزین از دایره تکلیف خارج هستند و آن اشخاصی که در نظر گرفته شدند، این‌ها اشخاص قادر هستند (فاضل لنکرانی، جلسه ۱۱۲).

پاسخ:

اولین اشکالی که بر این نظر وارد است این است که بنا بر انحلال تکالیف، تکلیف عاجز و جاهل و ساهی و نائم و غافل ممکن نیست؛ التزام به این امر توالی فاسدی دارد که در بخش ثمرات قول به خطابات قانونیه آن را بر شمردیم؛ مثل این که در این صورت حدیث رفع در بسیاری از موارد خود لغو است و مثل این که دلیلی بر وجوب قضا بر نائم و ساهی پیدا نخواهد شد و...

پاسخ دیگر این است که به خاطر همین لوازم فاسد، آیه بر معنای دیگری حمل شود؛ مثلاً گفته شود مراد از آیه تکلیف فعلی است نه تکلیف انشائی؛ به این معنا که تکلیف در حق عاجز به فعلیت نمی‌رسد. در خود آیه هم قرینه بر این هست که اصل تکلیف به نحوی در حق همه ثابت است و آن ذیل آیه است: «ربنا لا تؤاخذنا إن نسینا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علینا إصرا کما حملته علی الذین من قبلنا...» (بقره/۲۸۲) ذیل آیه از خداوند درخواست رفع مؤاخذه بر خطا و نسیان دارد و رفع عقاب در جایی است که استحقاق آن باشد و استحقاق جایی است که حکمی وجود داشته باشد و به هر دلیلی امتثال نشود. در واقع به نوعی می‌توان گفت درخواست عبد عدم فعلیت آن دسته از احکام انشائی است که به خاطر نسیان و خطا مورد غفلت واقع شده‌اند تا در نتیجه از تبعات مخالفت با قانون در امان باشند.

اشکال ششم: انکار وقوع خطاب قانونی در عرف

گفته شده که حتی در قوانین عرفی هم چنین نیست که قانونی را جعل کنند و بعد تخصیصات و

تقییدات و تبصره‌های آن را بیاورند؟ در اکثر قوانین این گونه نیست و اگر احیاناً در قوانین بشری چنین امری اتفاق بیفتد، در بسیاری از اوقات، دلیلش جهل و عدم توجه از سوی قانون‌گذار است. زمانی هم که تخصیص نیاورده انشاء صرف نیست بلکه قانون اجرا می‌شود و منتظر تخصیصات و تقییدات نمی‌مانند. دلیلش هم این است که قانون‌گذار اصلاً قانون را برای اجرا، جعل می‌کند. ما قانونی نداریم که به نحو قانون انشائی باشد و بماند تا تخصیصات و تقییدات آن بیاید. البته ممکن است برای اجرای قانونی، یک زمان خاصی را وضع کنند، اما این غیر از این است که قوانین یک مرتبه داشته باشند که به نحو اهمال باشد و بعد تخصیصات و تقییدات آن بیاید. پس تبصره‌های قانونی معمولاً ناشی از جهل در شناخت مصالح و مفاسد است که این نحوه از مشکلات در بحث اوامر و نواهی مولوی شرعی قابل طرح نیست (لاریجانی، جلسه ۴۵۷).

پاسخ:

انکار خطابات قانونی در عرف قانون‌گذاری دنیای امروز انکار بدیهی است؛ البته ممکن است برخی از تعبیراتی که در برخی از تقریرات از خطابان قانونی شده مورد قبول نباشد اما اصل جعل قوانین به نحو مذکور رویه‌ای معمول در مجامع قانون‌گذاری دنیاست؛ این امر هم در قوانین جهانی هست، هم در قوانین کشوری و هم در قوانین شهری. در هیچ‌یک از این قوانین بعث و زجری نیست؛ نظری هم به حالات و شرایط مخاطبین قانون ندارند و به نحو کلی برای عموم جوامع و مخاطبین وضع می‌کنند؛ آن گاه اگر در مقام اجرا با مشکلی روبرو شدند یا این که بعضاً قانون قابل اجرا نبود؛، در همان موارد اجرای آن را متوقف می‌کنند اما قانون همچنان پابرجا و غیر قابل نقض باقی می‌ماند.

مثلاً در امور شهری برای بهبود وضعیت بهداشت فضاهای عمومی و ایجاد فضای سبز قانون مالیاتی خاصی را تصویب می‌کنند؛ این قانون به نحو انشائی در مورد عنوان شهروند وضع می‌شود بدون این که خصوصیات و حالات شهروندان مد نظر قرار گرفته باشد؛ پس از آن در مقام اجرا وقتی دیده می‌شود برخی از این شهروندان مجانین ساکن در آسایشگاه‌ها هستند، در حق آنان به مرحله اجرا در نخواهد آمد. اما بر فرض اگر مجنونی پیدا شد و خواست چنین مالیاتی بپردازد شکی نیست که همان ملاک و مصلحتی که قانون در حق دیگران داشته در حق او هم دارد و وجهی که او به عنوان مالیات می‌دهد همان قدر در آبادانی شهر دخیل است که افراد سالم همان وجه را می‌پردازند. همین گونه است عبادات بچه نابالغ؛ او هم فعلش ملاک دارد گر چه خود را مخاطب «اقم الصلوة» نمی‌بیند. نکته مهم این است که اگر صبی و مجنون خود را مخاطب این تکالیف نمی‌بینند بخاطر تخصص ذاتی این تکالیف نیست چون در خطابات قانونیه اصولاً لحاظ احوالات مکلفین نگردیده است؛ بلکه بخاطر ادله دیگری است که تکلیف را از آنان برداشته است.

به همین نحو آن جا که سازمان ملل قانونی برای کشورهای عضو وضع نماید اگر کشوری به هر دلیل امکان اجرای آن قانون را نداشت و آن دلیل مورد قبول سازمان ملل قرار گرفت، آیا گفته می‌شود که قانون از اول در مورد این کشور قید خورده یا این که قانون هنوز هم به اطلاقش باقی است و در این کشور خاص قابل اجرا نیست و لذا مورد مؤاخذه هم قرار نمی‌گیرد.

اشکال هفتم: اشکال نقض غرض

اشکال دیگر لزوم نقض غرض حکم مولاست که غیر از اشکال لغویت خطاب است. توضیح این که گاهی معقول نبودن حکم از باب لغویت است در این صورت قابل پاسخ است زیرا هم امام و هم دیگران که متعلق حکم را جامع بین مقدور و غیر مقدور می‌دانند در این جا هم می‌توانند پاسخ دهند که چون حکم به جامع بین عاجز و غیر عاجز خطاب شده؛ نه به خصوص قادر و نه به خصوص عاجز، لغویتی پیش نمی‌آید؛ مولا هیچ‌یک از دو خصوصیت را مد نظر نگرفته است بلکه آن مفهومی که بتواند جامع بین دو حصه باشد را، بدون لحاظ دو صفت متضاد آن مورد خطاب قرار داده است و در بسیاری از موارد، مطلق گذاشتن امری مئونه زایدی هم نمی‌طلبد.

اما اشکال نقض غرض وجود دارد. اگر موضوع، طبیعت مکلف است و فرض این است که هر فردی خودش را مصداق این طبیعت می‌داند، و مولا هم با حکم خود می‌خواهد جعل داعی برای همه کند. اگر برای حصه‌ای جعل داعی معنا نداشته باشد، جعل داعی برای آن‌ها نه فقط لغو است که نقض غرض است. اگر غرض، جعل داعی ولو امکانی باشد، عاجز نمی‌تواند حرکت کند، پس خطاب به او، نقض غرض است. اصلاً معنا ندارد به عاجز ولو به نحو انحلالی بگویند حج بر تو واجب است. اگر قانون‌گذار، قانونی وضع کند که به اطلاقش بگوید: فلج‌ها هم باید بدوند، این ارتکازاً نادرست است. چون اگر مقصودش از اینکه هر کسی باید بدود، جعل داعی برای همه مکلفین باشد به طوری که فلج‌ها هم خود را مصداق این خطاب ببینند، این جعل داعی نسبت به مکلف نقض غرض است چون مکلف عاجز نمی‌تواند حرکت کند (لاریجانی، جلسه ۳۸۴).

پاسخ:

جواب از این اشکال با اندک تأمل در محتوای نظریه خطابات قانونیه روشن می‌شود؛ زیرا اساس این نظریه بر این امر استوار بود که غرض اولیه از جعل احکام انشائیه جعل قانون است نه بعث و زجر؛ و پس از آن که مکلف خود را مصداق این حکم انشائی دانست حکم برای او فعلی خواهد شد وخود به خود اقتضای داعویت امکانی برای او را دارد. به علاوه مطابق نظریه خطابات قانونیه مخاطب شارع جامعه است نه یک‌یک افراد و در این صورت زمانی نقض غرض لازم می‌آید که در کل جامعه امکان انبعاث نباشد و این

در صورتی است که هیچ کس در جامعه منبعث نشود و با تنزل، نقض غرض در صـورتی اسـت کـه تعـداد معتنابه منبعث نشوند.

اشکال دوم این است که فرقی بین این اشکال و اشکال لغویت نیست و در واقع نقـض غرضـی انجـام نشده است؛ زیرا نقض غرض در آن جاست که غرضی باشد و سـپس بـه خـاطر کـاری از سـوی صـاحب غرض، غرض او از بین برود؛ در حالی که در اینجا غرض علی الفرض غرض هست اما در عاجز تحصـیل غرض امکان‌پذیر نیست؛ غرض داشتن از کاری که آن غرض در آن کار محقق نمی‌شود، کاری لغو است و نه نقض غرض.

اشکال هشتم: اشکال در کیفیت تصویر خطابات قانونیه

تنها اشکالی که می‌توان به نظریه خطابات قانونیـه وارد دانسـت اشـکال در تعریـف و مبـانی تصـوریه خطابات قانونی است و الا اصل وجود خطابات قانونی در عرف و شرع قابل خدشه نیست و اتقان اصل مبنا و دقت آن به علاوه فواید فراوانی که در سرتاسر فقه و اصول فقه بر آن بار می‌شود قابل تحسـین اسـت و بـر روان پاک مبدع آن باید درود فرستاد. بنا براین اشکال اخیر در واقع به نحوی زدودن گرد و غبار از آینه نظریـه است که شاید بر قلم برخی از مقررین نشسته باشد. در واقع بازگشت این اشـکال در درجـه اول بـه تقسـیم مراتب حکم به انشائی و فعلی است به آن معنایی که صاحب نظریه خطابات قانونی قائل بـه آن اسـت و در درجه دوم به جای‌دادن خطابات قانونی در معنای خاص احکام انشائی مورد نظر ایشان متوجه می‌شود.

توضیح این که توصیف خطابات قانونیه به اینکه نسبت به مقیدات و مخصصات ابهام دارد و در مرحله انشا لحاظ قیود و تخصیصات نشده، اگر به طور مطلق، حتی در قیود متعلق هم مـراد باشـد قابـل پـذیرش نمی‌باشد؛ اما اگر اختصاص به قیود موضوع حکم باشد درست است و این تفکیک به نحوی گویا و صریح در هیچ‌یک از نوشته‌ها و تقریرات دیده نشد. در حکم انشائی به معنای جعل و وضع قانون گـر چـه لحـاظ خصوصیات موضوع نمی‌شود اما نسبت به متعلق حکم همه خصوصیات و ویژگی‌هـا لحـاظ می‌شـود؛ بـه خصوص اگر جاعل حکم شارع علیم و حکیم باشد. مثلاً آن گاه که به نمـاز امـر می‌شـود نمی‌تـوان گفـت مولای حکیم هیچ تصور واضحی از نماز ندارد و فقط حکم را بر عنوان مبهم نماز وضع می‌کنـد؛ او از اول که حکم می‌کند، حتی اگر به معنای جعل قانون باشد، همه اجزا و شرایط و خصوصیات و قیود نماز را مـد نظر قرار می‌دهد و سپس حکم را بر آن وضـع می‌کنـد امـا ایـن کـه مکلـف بـه ایـن حکـم کیسـت و چـه خصوصیاتی باید داشته باشد، لحاظش در حکم انشائی به معنای جعل قانون لازم نیست و نوعاً هم لحـاظ نمی‌شود و به احتمال زیاد صاحب نظریه خطابات قانونیـه آنجـا کـه می‌نویسـد: «مـراد از احکـام انشـائی احکامی است که در مورد موضوعات خود انشا شده اما هنوز به مقام اجرا نرسیده است؛ مثل احکـام کلـی

قبل از ورود مخصصات و مقیدات و با قطع نظر از آن‌ها؛ یا احکامی که هنوز زمان اجرای آن نرسیده است؛ مثل احکامی که هنوز نزد حضرت امام زمان به ودیعه سپرده شده و زمان اجرای آن‌ها به دلیل مصالحی که عنایات الهی مقتضی آن است، به بعد از ظهور موکول شده است.»، امام خمینی، لمحات الاصول، ۴۱۲؛ سبحانی، ۱/ ۲۴۱) مراد قیود و مخصصات نسبت به موضوع باشد؛ به همین خاطر همه ثمراتی که بر قول به خطابات قانونیه بار شده است در تقسیمات موضوع تکلیف است. و ممکن است این گونه توجیه شود که اینجا در مقام تبیین حکم انشائی است و این گونه نیست که احکام قانونی که خود از اقسام حکم انشائی‌اند همه خصوصیات حکم انشائی را داشته باشند؛ به نظر می‌رسد ایشان در این عبارات در پی شمارش انواع حکم انشائی است که مقسمی است برای احکام قانونیه و احکامی که هنوز مقیدات و مخصصات آن از سوی قانونگذار نیامده است.

نتیجه‌گیری

مطابق مباحثی که گذشت نتایج زیر قابل حصول است:

خطابات قانونی، آن دسته از خطاباتی است که به داعی جعل قانون و نه به داعی تحریک و بعث یا زجر انشا شده‌اند گر چه در ظرف خود قابلیت تحریک یا انزجار مکلف را دارند.

مخاطب خطابات قانونی جامعه است و نه یکایک افراد؛ در نتیجه خطاب قانونی هرگز منحل به خطابات شخصی نمی‌گردد؛ عدم انحلال اختصاص به گزاره‌های انشائی ندارد بلکه در گزاره‌های خبری هم جاری است.

نمونه خطابات قانونی به وفور در جعل قوانین عرفی شهری، استانی، کشوری و جهانی در بین عرف عقلای عالم در همه قرون بشری، از زمانی که بشر با قانون و جعل آن آشنا شده، رواج داشته است.

قول به خطابات قانونیه در مجعولات شرعی از ادله و شواهد قوی‌ای برخوردار است.

بسیاری از معضلات در ابواب مختلف فقه و اصول فقه که معرکه آراء شده با قبول این مبنا به راحتی قابل حل است؛ موارد مهم آن در مقاله آمده است.

اشکالات و ایراداتی که به این مبنا شده قابل پاسخ است و بیشتر آن از عدم رسیدگی دقیق به اصل مبنا ناشی می‌شود.

برخی از تقریرات این نظریه اندک ابهامی دارد که با دقت در سایر تقریرات قابل حل است و در مجموع اصل مبنا قابل پذیرش خواهد بود.

منابع

خمینی، امام روح‌الله، ***لمحات الاصول***، تقریرات درس آیت الله سیدحسین بروجردی، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱٤۲۱ ق.

__________، ***مناهج الوصول الی علم الاصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱٤۱٥ ق.

خمینی، مصطفی، ***تحریرات فی الاصول***، قم، چاپ اول، ۱٤۱۸ ق.

سبحانی، جعفر، ***تهذیب الاصول***، تقریرات درس امام خمینی، قم، دار الفکر، چاپ اول، ۱۳۸۲.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***تمهید القواعد الاصولیة و العربیة لتفریع قواعد الاحکام الشرعیه***، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱٤۱٦ ق.

طبری، محمدبن جریر، ***جامع البیان فی تفسیر القرآن***، بیروت، دار المعرفة، چاپ اول، ۱٤۱۲ ق.

عرب صالحی، محمد، «کارکردهای عقل عملی در اصول فقه شیعه»، بهار ۱۳۹۱، ***قبسات***، شماره ٦۳، صص ۱۱۱-۱۳٦.

قدسی، احمد، ***انوار الاصول***، تقریرات درس ناصر مکارم شیرازی، قم، مدرسة الامام علی‌بن ابیطالب، چاپ دوم، ۱٤۲۸ ق.

لاریجانی، صادق، ***تقریرات درس خارج اصول***، نسخه تایپی (چاپ نشده).

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ***خطابات قانونیه*** [مجموعه مصاحبه: مصاحبه با محمدعلی گرامی، صص ۳۷-٦٥؛ مصاحبه با صادق لاریجانی، صص ۱۸۳-۲۰۰؛ مصاحبه با سید مصطفی محقق داماد، صص ۹۹-۱۱۷؛ مصاحبه با سید احمد مددی، صص ۱۱۷-۱٥۷]، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ دوم، ۱۳۸٦.

فاضل لنکرانی، جواد، درس خارج، جلسه ۱۱۱ و ۱۱۲، سال ۱۳۹۰، موجود در پایگاه اطلاع‌رسانی ایشان به آدرس: fazellankarani.com